اختلاف در عمر دنیا

(12:03)

خب حالا آن می‌گوید هفت هزار سال؛ این جور نیست که بگوییم این هفت هزار سال برای فرس است و هند است، بلکه در تفسیر عیاشی هست؛ این قدر بین مردم رایج بوده است؛ به امام عرض می‌کند: «إن الناس يزعمون أن الدنيا عمرها سبعة آلاف سنة»[1]. یکی از جاهای خوب کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید باب «اختلاف الأقوال في عمر الدنيا»[2] است. در تفسیر عیاشی از امام سؤال کرد، و حضرت فرمودند این جور نیست؛ عمر دنیا پنجاه هزار سال است؛ «فقال: ليس كما يقولون- إن الله خلق لها خمسين ألف عام...». حالا طول هر سالش به چه صورت است، نمی‌دانیم.

«لكم كل جمعة زورة مابين الجمعة إلى الجمعة سبعة آلاف سنة مما تعدون»[3]؛ یکی از زوره‌هایی که بهشتی‌ها دارند، از جمعه تا جمعه می‌روند و برمی‌گردند، بین دو جمعه هفت هزار سال طول می‌کشد. حالا در روایت عیاشی امام علیه‌السلام پنجاه هزار سال فرمودند.

خود ابن ابی الحدید یک عبارت عجیبی هم دارد؛ نمی‌دانم یک «الف» آن زیادی است یا من مقصود او را بد می‌فهمم. ایشان می‌گوید عده‌ای گفته‌اند عمر دنیا «اربعة آلاف الف الف الف» و خرده‌ای است. حدود چهار ترلیون سال می‌شود. چهار هزار میلیارد که چهار ترلیون می‌شود.

بعد از اینکه ابن ابی الحدید اینها را می‌گوید، می‌گوید این علم غامض است و بی خود نمی‌توانیم حرف بزنیم! «نردّ علمه الی اهله». خب جاهایی می‌رسد که مطالب طوری است که «نردّ علمه الی اهله» است. مثل مرحوم آقای شعرانی اهل فنی در مرتبه بالا بالا هستند. ذیل یک حدیثی در کتاب وافی شریف که ظاهراً از کافی نقل کرده‌اند؛ در اینکه ارتفاع درجات برودت و حرارت از مریخ و زحل است، آقای شعرانی می‌گویند این جور در نمی‌آید؛ «نردّ علمه الی اهله». خود آقای شعرانی می‌گویند این از مواردی است که «نردّ علمه الی اهله». ابن ابی الحدید هم نسبت به عمر دنیا این را می‌گوید.

ولی آن جایی است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «حين دنا من الدنيا الانقطاع»[4]. در خطبه‌ای است که می‌فرمایند: «یَعْلَمُ عَجَائِبَ الْوُحُوشِ فِی الْفَلَوَاتِ». در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید خطبه صد و دو و یک است. خلاصه در این قسمت وارد عمر دنیا می‌شود.

بنابراین به ذهن نیاید که این مطلب فقط برای اینها است. این حرف ریشه‌دار است. خود ابن ابی الحدید می‌گوید: «فأما الأخباريون من المسلمين فأكثرهم يقولون إن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة»[5]. منظور اخباریون اهل حدیث است. این محدثین برای زمان منصوص نیستند؛ معلوم است. لذا معلوم می‌شود که کار ریشه‌دار است. همچنین ابن ابی الحدید اقوال یهود و نصاری را هم نقل می‌کند.

آن چه که رسیدیم این بود: گفتند **«قال أصحاب الأحكام من المنجمين إن السرطان طالع العالم وذلك أن الشمس في أول أدوار السنين هي في أول الحمل على منتصف نهايتي العمارة»**؛ عماره یعنی آبادانی. ربع مسکون. **«وإذا كانت كذلك كان الطالع السرطان وهو ابتداء الدور والنشوء عندهم كما قلنا»**؛ که از هفت هزار سال شروع می‌شود.

خب حالا نجومیین از هفت هزار سال شروع میکنند؛ آن را اول خلق آدم میدانند. این جور جلو میآیند. لذا امام علیهالسلام هم با درک انسان گفتند شمس در وسط آسمان بوده؟ هر چه هست در این جهت مشترک میشود. ببینید در اینکه منجمین احکام هم برای منتصف العمارة قبة الارض قرار میدادند ای نه، فعلاً از این عبارت چیزی در نمیآید. منتصف العمارة در روایت آمد، در اینجا هم آمده که معروف بین آنها قبة الارض سیستان بوده است، اما اینکه آیا متفق بودهاند ای نه، آیا در زیج سندهندی که خوارزمی ترجمه کرده، همان قبة الارض آمده؟ یعنی منتصف المسکون سیستان است؟ باید تحقیق کنیم.

---

[1] تفسير العيّاشي نویسنده : العياشي، محمد بن مسعود جلد : ۱ صفحه : ۳۱

[2] شرح نهج البلاغة نویسنده : ابن ابي الحديد جلد : ۱۰ صفحه : ۱۹۵

[3] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۸ صفحه : ۲۱۷

[4] شرح نهج البلاغة نویسنده : ابن ابي الحديد جلد : ۱۰ صفحه : ۱۹۵

[5] همان ۱۹۷

بازبینی #2
ایجاد شده 14 ژانویه 2026 13:51:23 توسط ... .
به روزرسانی شده 14 ژانویه 2026 15:12:39 توسط ... .